

صابری طنز بود معنای طنز بود

❖ علی اکبر قاضی زاده

کلیدواژه: صابری، طنز، طنز، طنز، سیاسی، طنز گل آقایی، دو کلمه حرف حساب، گردن شکسته، خانه‌ی طنز ایران

علی اکبر قاضی زاده (۱۳۲۸ - تهران) فوق لیسانس روزنامه‌نگاری و استاد دانشگاه و از همکاران مجله‌ی گل آقااست. او هم‌اکنون با چند روزنامه از جمله «پول» همکاری مطبوعاتی دارد.

چکیده

صابری چهره‌ی ماندگار طنز است. طنز او سیاه نبود، ادا و اطوار نداشت. او زمانی به طنز سیاسی پرداخت که نه جای «طنز» بود و نه جای «سیاست». خصلت بزرگ صابری این بود که با شعار پا به میدان نگذاشت. طنز موفق گل آقایی محصول ذوق و استعداد و تسلط کافی صابری بر زبان فارسی بود.

خرده گیران دوست داشتند بگویند صابری به جایی پشت گرم است. اگر هم چنین بود، او این معرفت را داشت که همه چیز را برای خود نخواهد. صابری اهل طنز و خود طنز بود. همه‌ی وجود او نکته بود. سخت‌ترین کار را پیش گرفته بود: طنز سیاسی؛ آن هم در جامعه‌ای که مردم آن نه خیلی می‌خندند و نه از سیاست دل خوشی

می‌نویسد. حتی در حرف زدن‌های عادی و روزمره، هر واژه و حتی هر آوا را با ترازوی ارزش معنایی می‌سنجید. مثل این که هر جمله‌ی او باید در خور حروف‌نگاری و چاپ کردن باشد. اخلاق بارز دیگرش این بود که جمع را دوست داشت، یعنی جمعی را که خود جمع آورد، دوست داشت. دوست داشت دوستان و آشنایان را جمع کند.

صابری خیلی راحت از روزی حرف می‌زد که نباشد: «دلم می‌خواهد وقتی مردم...»، «فکر می‌کنم تا لحظه‌ی آخر زندگی، همین را اعتقاد داشته باشم که...» و...
من اما امروز باور نمی‌کنم که آن مرد خسته، امیدوار و بی‌قرار، در میان ما نباشد. گילה مردی بود نکته‌گو، معلمی بود عمیق و اهل قلمی مؤمن به آن چه



صفحه اول روزنامه اطلاعات را کنار می‌زدند تا در گوشه‌ی بالا و سمت چپ صفحه‌ی سوم روزنامه، ستون کوتاه «دو کلمه حرف حساب» را بخوانند و عبور کنند.

اگر اطلاعات را می‌خریدند، این ستون را اول و با شوق می‌خواندند. حال آن‌که در آن زمان اطلاعات نویسنده‌ی معتبر کم نداشت.

بی‌انصافی است اگر به یادآوریم که ایستادگی و صبر آقای دعایی مدیر اطلاعات هم در توفیق این ستون بی‌تأثیر نبود. این ستون خیلی‌ها را به جان دعایی می‌انداخت، صابری به جای خود! در همان دوران، مرحوم صابری با چند سفیر مقیم ایران، با چند وزیر، با چند مسئول ارشد و حتی با روزنامه‌ی رقیب، کیهان، درگیر شد و شاید اگر ناشری دیگر بود، این همه درگیری را تاب نمی‌آورد. آقای دعایی تاب آورد.

نوشتم که در مطبوعات ما طنز و طنز سیاسی چندان رواجی ندارد. زیرا در اساس، مطبوعات ما بیش از حد عادی و لازم عبوس و اخمو و جدی هستند و کم‌تر به طنز، کاریکاتور، نکته‌گیری و تنوع کلامی و موضوعی می‌پردازند. شاید به دو دلیل: اول- و مهم‌تر- این‌که ما شوخی‌نویس و طنزپرداز ظریف طبع نداریم. هرچند مدعی بسیار داریم. دوم این‌که سقف تحمل در مسئولان ما کوتاه است و اجازه بدهید ادعا کنیم ظرفیت و

دارند. «طنز» را پیشه کرده بود که متعالی، دشوار، دشمن تراش و البته ماندگار است.

صابری در زمانه‌ای در جامعه‌ی ما طنز سیاسی نوشت که نه جای طنز بود و نه جای پرداختن به سیاست. آنان که به یاد می‌آورند، لابد می‌دانند که سال‌های ۶۲ تا ۶۷ تلخ‌ترین و غم‌بارترین دوره‌ی زندگی در سال‌های اخیر بوده است. جنگ بود و پدیده‌ای به نام مصلحت در برابر هر حرکت، که اندکی از عادات زمان به دور بود، این جمله مطرح می‌شد: «در شرایطی که...» مصلحت جنگ کجا و طنز سیاسی کجا؟ گو این‌که آن جمله هنوز هم کاربرد دارد. گویا تقدیر چنین بود که ما مردم همیشه و همواره در «شرایط به‌خصوصی» باشیم. صابری «دو کلمه حرف حساب» را از روز ۲۳ دی ماه ۱۳۶۳ آغاز کرد: وسط معرکه‌ی جنگ و مصلحت و... در این شرایط که...

مهم این‌که طنز گل‌آقایی سیاه نبود، ادا و اطوار نداشت. و از همه مهم‌تر- برخلاف نوشته‌ی بسیاری از دیگران- عجله نداشت. اصلاً خصلت بزرگ صابری این بود که با شعار پا به میدان نگذاشت.

در آن روزگار سخت، خواندن «دو کلمه حرف حساب» برای مردم غنیمتی بود. به یاد می‌آوردم که مردم عبوری، برابر ده‌ی روزنامه فروشان پاسست می‌کردند، با سرانگشت و روی بساط،

ظرافت دریافت طنز، هم!

صابری، هم ذوق و استعداد داشت، هم تسلط کافی و کامل بر زبان فارسی و هم می‌دانست مخاطب ایرانی چه می‌خواهد. چنین کسی وقتی به ناشری تکیه کرد که ارزش والای کلام را می‌شناخت، نتیجه همین می‌شود که شد: طنز موفق گل‌آقایی.

قبول! صابری از رانت آشنایی‌ها و بستگی‌ها سود می‌برد. در مصاحبه با اطلاعات (۲۲ مهر ۱۳۶۸) گفته است: «...خوانندگان از من می‌پرسیدند:

چه طور است که تو هرچه می‌خواهی می‌نویسی ولی دیگران نه! واقعاً گاهی به خود می‌گفتم: آن‌ها که در اصالت کار من و در استقلال قلم من شک می‌کنند چه گناهی دارند؟» اما خیلی‌ها هم بودند و هستند که بیش‌تر و مؤثرتر می‌توانند و می‌توانستند از رانت حمایتی بهره ببرند. اما هرگز به حوالی قلمرو نفوذ گل‌آقا نرسیدند؛ چه رسد به آن‌که شبیه یا تکرار او باشند.

صابری بدون ملاحظه و با شهامت

خود را با همه درگیر می‌کرد. باید توضیح دهم. وقتی جنگ درمی‌گیرد، در همه جای دنیا رعایت مصلحت‌ها، در لباس سانسور، بر همه‌ی امور مسلط می‌شود؛ به خصوص انتشارات. در آن زمان، گرایش هم وجود داشت که دامنه‌ی مصلحت‌ها را بی‌حد و حصر می‌خواست.

گل آقا بر شیوه‌ها، اصطلاحات و عادت‌هایی حمله برد که در جامعه‌ی آن روز «توت‌م» و «تابو» به شمار می‌آمدند؛ اشخاص که جای خود داشتند. مردم این حمله‌های جانانه و کلامی را می‌خواندند و لذت می‌بردند. مثل این که حرف‌های دل خود را از قلم گل آقا می‌خواندند. خود او در این مورد گفته است: «طنز سیلی محکمی است که به صورت یک مسموم می‌زند تا خوابش نبرد.» (همان مصاحبه)

در فاصله‌ی سال‌های ۶۳ تا ۶۸ که «دو کلمه حرف حساب» در اطلاعات چاپ می‌شد، صابری یکه‌تاز بود. دیگران، چنان‌که اشاره شد، نه می‌توانستند - انواع توان‌ها - و نه ناشری می‌توانست چنان نوشته‌هایی را به چاپ

و انتشار بپردازد. بنابراین صابری در میدان آماده، به بسیاری ناسازی‌ها و کسختی‌ها تاخت آورد. او از شخصیت‌های حرف حساب خود (غضنفر، مصادق، شاغلام، کمینه و ...) که هر یک نمونه‌ای از قشرهای اجتماعی آن روز بودند و از قلمرو مدیریتی خود (آبادارخانه) کمک می‌گرفت تا هر وزیر و وکیل و مستول و مقام و شخصیت حقوقی و حقیقی را زیرتازیانه آورد.

سلطه‌ی او به مقدمات فارسی و ادبیات دیرین سال ما، باعث می‌شد که در این پرداختن‌ها و حمله بردن‌ها کار او به تکرار و ملال نرسد. شعر می‌گفت، پارودی می‌ساخت و گاهی زبان اداری، گاهی زبان ادبی قدیم، گاهی زبان محاوره، گاهی زبان ترجمه و گاهی زبان اختراعی خود را می‌آزمود. او حتی برای جا انداختن منظور خود، عمداً غلط می‌نوشت. وقتی دولت کویت حاضر شد نفت کش‌های خود را با پرچم آمریکا از خلیج فارس عبور دهد تا بتواند نفت صادر کند، صابری از داستان معروف «نحوی» در مثنوی مولانا بهره گرفت تا یک پارودی زیبا بسازد:

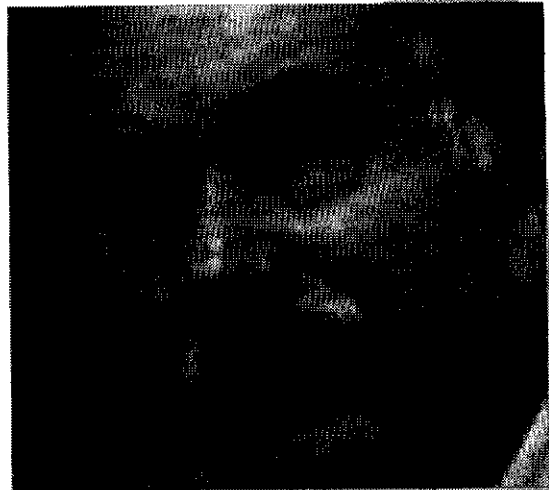
آن یک ناوی به کشتی درنشست
گفت با شیخ کویت آن خودپرست:
هیچ دیدی «مین» به دریا؟ گفت: لا
گفت: پس شد نصف نفتت بر فنا
گربریزی نفت را در کوزه‌ای
چند ارزد؟ قیمت خربوزه‌ای
تنوع سبک‌ها و زبان‌ها در «دو کلمه حرف حساب» حیرت‌انگیز است. من این‌گونه گونی و تنوع را در کار هیچ یک از صاحبان ستون در مطبوعات (چه طنز و چه غیر طنز) ندیده‌ام.
از همه مهم‌تر شخصیتی که او از گل

آقا ساخت، همانی بود که برای چنان ظرفیتی لازم است:

گل آقا مردی است که اندکی - نه بیش‌تر - از عوام بیش‌تر می‌داند. به رسیدن تظاهر می‌کند، اما ترس او مانع گفتن نمی‌شود. جبروت دارد، اما بدون قدرت. پرهیت است؛ اما قهار نیست. استدلال می‌کند، اما ادعای حکمت ندارد. آقایی می‌کند، اما نه سروری و ... گل آقا به تعبیر آشنای ادبی ایرانی، یک «زند» است.

گل آقا با تکیه بر استخوان داران برجای مانده از خاطره‌ی هفته‌نامه‌ی توفیق که سال ۵۳ تعطیل شد و با یاری خواستن از طنز نویسندگان جوان‌تر، راه اندازی شد. قبول دارم که پیدا کردن مضمون، نوشتن و ارسال متن (با دورنگار، با خواندن پای تلفن یا ارسال دستی)، کاری که صابری به مدت شش سال با اطلاعات می‌کرد، کار کوچک و آسانی نبود. اما کار انتشار نشریه - گرچه هفته‌نامه - از جنس دیگری است و شکل دادن به تحریری‌ی آن، پاسخ‌گویی به خیل آنان که از نشریه آزرده شده‌اند، جواب دادن به انبوه آنان که می‌خواهند انتظار خود را از نشریه مطرح کنند و ... در مقایسه با کاری که در اطلاعات می‌شد، چیز دیگری بود.

از دسته‌ی استخوان داران، کسانی چون ابوالقاسم حالت، ابوتراب جلی، پرویز شاپور، خرمشاهی، مهندس گویا، ضیایی، پاک شیر، زارع، منوچهر احترامی، محمدپورثانی، عمران صلاحی (حتماً خیلی‌ها را از قلم انداخته‌ام) با گل آقا همکاری کردند. خود صابری به شدت حساس بود که گفته شود گل آقا همان توفیق است یا اولی ادامه





دومی است یا اصلاً این دو به هم خیلی شبیه هستند. هم صابری (با نام مستعار گردن شکسته) و هم فرجیان زمانی با توفیق همکاری کرده بودند؛ به اضافه ی فهرست قدیمی تران که بر شمردم. اما انصاف این که با همه تفاوت ها (که البته بخشی به زمان و شرایط بستگی داشت. به هر حال در توفیق کاریکاتورها و مضمون هایی را می شد کار کرد که در گل آقا نمی شد) این دو نشریه ی نامدار با هم بی شباهت هم نبودند: هر دو آمیزه ای از نظم و نثر بودند، ستون ها و بخش های شبیه به هم داشتند، ترکیبی از کاریکاتورهای گویا شده (با متن) و مضمون های نوشتاری بودند و ... هر دو چندان میانه ای با نوگرایی های زمانه و دوری از سنت ها نداشتند.

من از شماره های اول هفته نامه گل آقا، عضو ناپیوسته نشریه بودم. یکی دو مضمون برای مجله فرستادم. فرجیان مرا دعوت به دیدن کرد. دفتر گل آقا جایی در حدود آپادانا و نوبخت بود. قرار ی گذاشتیم و کار شروع شد. فرجیان زود در گذشت و صابری از یک همراه خوب محروم ماند.

من هرگز عضو ثابت و پیوسته ی تحریریه ی گل آقا نبودم. اما به دفتر گل آقا خیلی سر می زدم. صابری به هر مناسبت - خیلی اتفاق می افتاد - مرا خبر می کرد. یعنی می سپرد که حتماً مرا خبر کنند. همیشه هم هر وقت به من بر می خورد، محبت بسیاری می کرد. از این مهم تر، شاید گل آقا تنها مؤسسه ای بود که جان بچه های تحریریه را برای دست مزد و حق التحریر نمی گرفت. یا لااقل در مورد من چنین بود. در یک فاصله ی زمانی - تصور می کنم دو سال - من هم ستون «اعانات» را در هفته نامه

می رسید و همیشه خوب و مفید خرج می شد؛ نمی دانم چرا.

اما راه اندازی و انتشار مجله های گل آقا پی آمدهای مثبت بسیار داشت. یکی همان دیدارهای همیشگی و مکرر اهل طنز و اهل قلم با یکدیگر بود. اما انصاف این که گل آقا یک کارکرد عالی داشت: تربیت کردن و میدان دادن به نویسندگان و کاریکاتوریست های جوان.

تردید نباید کرد که صابری مثل همه ی معلمان ادبیات، سخت گیر بود. روان نویس یا خودنویس با جوهر سبز داشت که با آن در کنار و گوشه ی کارها، یادداشت می گذاشت. طبع جوان هم زودرنج و عجول است. نمی خواهم وارد بحث مدیریت داخلی گل آقا و آثار آن شوم. اما بچه هایی که بیش تر طاقت آورده اند، راه آمدند، خود را اصلاح

گل آقا می نوشتم و هم بخش «ریاست نامه» را در ماهنامه. اولی به نثر قاجاری و دومی به نثر قرن چهارمی و پنجمی. اغلب نوشته های من، با اندکی دستکاری چاپ می شد که البته دستکاری ها، هم مفید بود و هم به جا. در یک مورد، وقتی یکی از مسئولان گفته بود که باید عوامل ناراضی تراشی را به مردم معرفی کرد، من چیزی برای ستون اعلانات نوشتم. مدتی بعد، سیامک ظریفی که مسئول کار من در گل آقا بود، کپی همان مطلب را که صابری غلط گیری کرده بود، به دست من داد. صفحه، جای سالم نداشت. خواندم. دیدم هر مورد که نظر داده، کاملاً درست و به جا بوده. به هر حال در همان دوره ی دو ساله، از گل آقا دست مزد ثابت می گرفتم - اواخر ۲۰ هزار تومان - . اما چیزی را باید اقرار کنم: پول گل آقا همیشه درست و به موقع به دست من



کسانی مثل
ابوالفضل زرویی
که استعداد خود
را در طنز فعال
کرد و به جرئت
می توانم نظر دهم
که قوی ترین،
مسلط ترین و در
سن خود
کارآمدترین

کردند و سعی کردند بهتر شوند. نسلی
را پدید آورد که مثل یک یادگار گرامی از
گل آقا و صابری خواهد ماند. نسل
تازه ای که می نویسد، طراحی می کند و
زبان طنز را می فهمد.

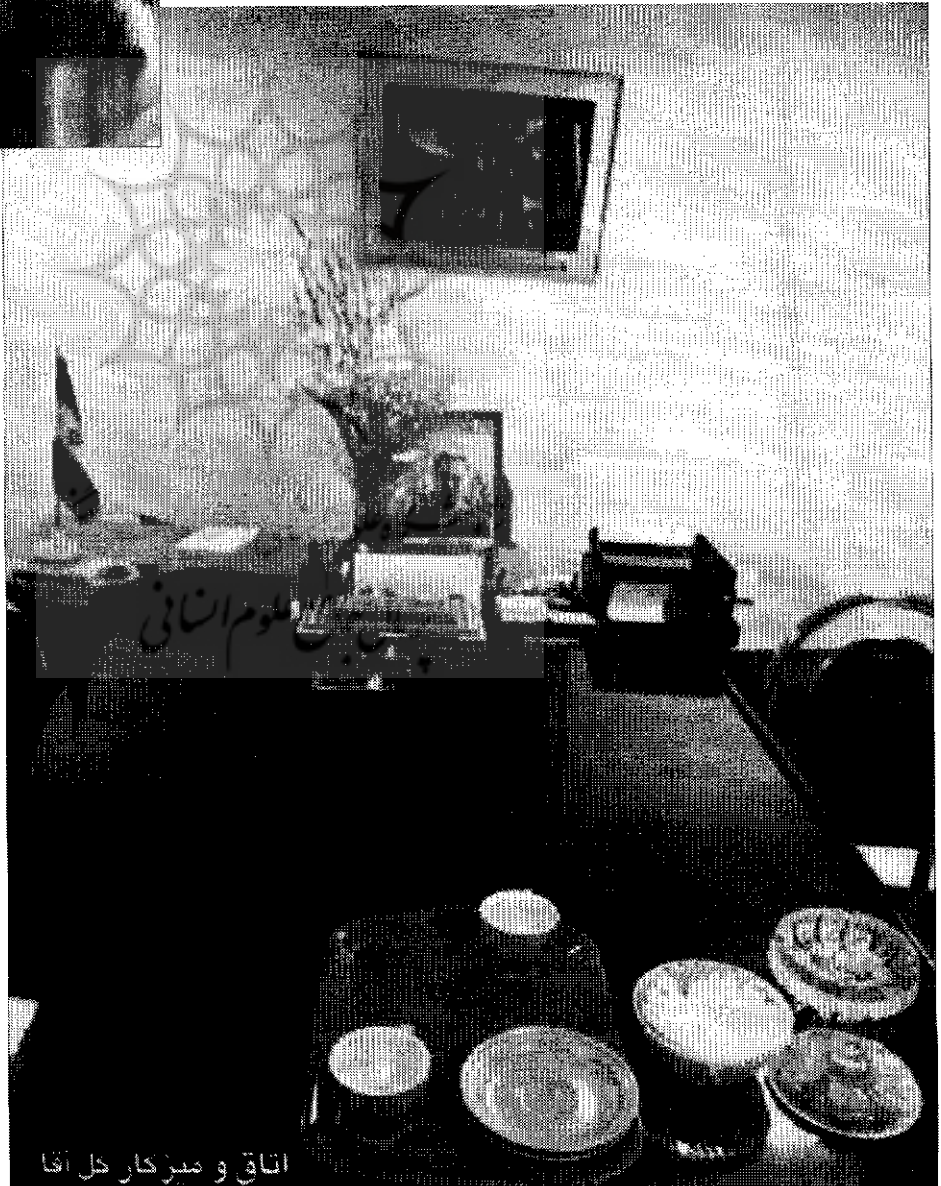
طنز نویسی، مثل هر هنر دیگر نیاز
به نظم، تمرین و اصلاح دارد و این همه
در محیط گل آقا میسر بود. همین نظم،
تمرین و نظارت در محیط مجله،
زمینه ای عالی برای چهره کردن شد.

طنزنویس امروز در شعر و نشر است.
زرویی با نظارت صابری
«تذکرة المقامات» را به زیباترین بخش
گل آقا تبدیل کرد؛ که کاری ماندگار به
شمار می آید.

سید ابراهیم نبوی هم در گل آقا در
طنز رشد کرد. گو این که پیش از ورود
به گل آقا هم می نوشت و شهرت اصلی
او مربوط به پس از همکاری با
گل آقا است. نیک آهنگ کوثر هم. نیز
حیدری، کوثر بزرگمهر و دیگران در
طراحی.

گو این که ما عادت داریم وانمود
کنیم که از زمان پوشک بستن، به همین
کمال بوده ایم و استعدادهای غریبی
داریم که فراموش کنیم چه کسانی ما را
به آن کمال رسانده اند، انصاف این که
صابری نسلی از همین به کمال رسیدن
را به کمال رساند.

گاهی می شد که در دفتر صابری در
نشست های «چاره یابی» شرکت کنم.
خود صابری هم می نشست. از حدود
سال ۷۶ و حتی پیش از آن، بارها از او



اتاق و میز کار گل آقا

می شنیدم که می خواهد در گل آقا کاره ای نباشد و کار را به بچه ها بسپارد. اما دل او طاقت نمی آورد.

حرفی نداشت که کار را به دیگران بسپارد. اما مگر گل آقا، منهای خود صابری معنا و مفهومی هم می توانست داشته باشد؟

من این نشست ها را بسیار دوست داشتم. در صدر می نشست و حرف ها را خوب سبک و سنگین می کرد. وقتی حرف می زد، لحن معلم مهربان و نگرانی را داشت که گویی خطابه ای را می خواند. بیماری، هربار که او را می دیدم، او را تکیده تر می کرد. سیگار سبکی داشت که آن را با دم تیغ نصف می کرد و به سر چوب سیگار می زد. من از این نشست ها خیلی چیزی یاد گرفتم.

یک بار در مورد یکی از بچه ها که از گل آقا رفته بود، به من گفت: «نمی دانم چرا متوجه نبود که من فقط از این لذت می بردم که در این ساختمان باشد و راه برود و من قد و بالای او را تماشا کنم و حظ ببرم.» تظاهر نمی کرد. همین طور فکر می کرد.

از دست رفتن پسر او، درگذشت فرجی و بیماری، در ساختمان گل آقا اثر خود را می گذاشت. وقتی موج اصلاح گرایی در سال ۷۶ برخاست، کار باز هم دشوارتر شد. در برابر موج فاش گویی های روزنامه های تازه، انتقادهای گل آقا جلوه ی پیشین رانداشت. کسی باید مؤسسه گل آقا را بر سر این امواج بلند در تعادل نگه دارد. می شد؛ نه به دست صابری، خود صابری موافق نبود. یعنی نمی توانست باشد.

به یاد دارم او اوایل دهه ی ۷۰ دهه داری در خیابان مطهری شماره های متعدد هفته نامه ی گل آقا را، تکراری دور تادور

دکه ی خود می آویخت و به نمایش می گذاشت. باید عکس آن در مؤسسه موجود باشد. مردم شاید بدون آن که بگویند، توقع داشتند گل آقا آن پیش تازی را حفظ کند؛ نمی شد.

یقین دارم صابری به مدت دو سه سال پیش از تعطیل هفته نامه، زیر منگنه ی دشواری آن تصمیم بود. او گل آقا را «خانه ی طنز ایرانی» می دانست. اما مضمون چنین ظرفیتی می توانست از ستون نویسی سید ابراهیم نبوی، نازل تر باشد؟ آن روز نامه ها به آن صورت، در صحنه نماندند. گل آقا هم باید لباس عوض می کرد.

من شاهد بودم که بخشی از انگیزه ی انتشار روزنامه ی همشهری، حمله های گل آقا به شهردار وقت بود. او در هفته نامه چند تن را لای گاز انبر طنز گرفت و فشرده.

کرباسچی و قضیه ی خودیاری یکی از آن ها بود. یکی هم غفوری فرد بود و دیگری احمد عزیزی شاعر. سبک او در زیر فشار گذاشتن، طوری بود که طرف را خلع سلاح می کرد. یکبار به من گفت: «من با این بابا کار دارم!»

او را به دادگاه مطبوعات هم کشاندند. دفاعی جانانه کرد. خود او به من گفت: «پشیمانان می کنیم.»

وقتی پیکر او را در طول میدان آرژانتین به درون آمبولانس گذاشتند، به دفتر خالی مانده ی گل آقا برگشتم. می خواستم در سکوت، یکبار دیگر دفتر او، میز جلسه و اسباب میز او و کتابخانه ی اتاق او را تماشا کنم. سپرده



بودند باز نشود. روی نیمکت

راهرو نشستم و چشم دوختم به قاب عکس های پرتعداد بر دیوارها؛ یادگاران از حضور و سلیقه ی صابری.

غم غریبی داشتم. دلم می خواست دل خوش کنم به این که کسانی هستند که می توانند چراغ مؤسسه را روشن نگاه دارند. اما تجربه ی من به من می گوید: نه! نمی شود. می ماند این که با خاطره ای گرمی و عزیز وداع کنم و به خیابان بزنم. دلم می خواست دختر صابری را می دیدیم و به او می گفتم چه قدر غمگین و متأسفم. لابد می داند. در مسجد نور و درختم صابری، دیدن منظره ای، بر لبم خنده ای نشانند. تالار مسجد پر بود. دیدم مردم عادی، مخاطبان دیروز صابری، نشسته اند و مقام ها و مسئولان در حاشیه ی صندلی ها ایستاده. به خود گفتم: اینک طنز گل آقایی!